

# مطالعات اخلاقی تربیتی

دوفصلنامه علمی تخصصی مطالعات اخلاق و تربیت

سال دوم - شماره دوم - بهار و تابستان ۱۴۰۴

## مناسبات فقه تعلیم و تربیت با دانش اخلاق و روان‌شناسی

مجتبی الهی خراسانی<sup>۱</sup>، احمد محمدزاده<sup>۲</sup>، سید عباس موسوی<sup>۳</sup>

چکیده

گسترده‌ی دامنه‌ی علوم و پیوندهای میان آن‌ها، افزون بر پدید آوردن دانش‌های میان‌رشته‌ای، بستر مناسبات و تعاملاتی نوین را فراهم می‌آورد. فقه تعلیم و تربیت، دانشی نوپدید است که با رویکردی تربیتی به قلمرو فقه می‌نگرد. شناسایی مناسبات و تعاملات فقه تعلیم و تربیت با سایر دانش‌ها، می‌تواند در گره‌گشایی از مسائل و چالش‌های فراروی این دانش نو پا، نقشی بسزا ایفا کند. فقدان مطالعات پژوهشی در این عرصه و اهمیت شناخت مناسبات و تعاملات این دانش با علوم مرتبط، نظیر دانش اخلاق و روان‌شناسی، ضرورت و هدف انجام این پژوهش را آشکار می‌سازد.

از این رو، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی و شیوه‌ی کتابخانه‌ای، به واکاوی و ارزیابی مناسبات فقه تعلیم و تربیت با دودانش اخلاق و روان‌شناسی پرداخته است. بر پایه‌ی نتایج این پژوهش، دانش فقه تعلیم و تربیت، شاخه‌ای برخاسته از فقه است که در کنار دیگر ابواب فقهی، به بررسی «رفتارهای اختیاری مریبان و متریبان در مقام تربیت»، از منظر احکام پنج‌گانه‌ی شرعی، می‌پردازد. فقه تعلیم و تربیت، با وجود تمام تمایزاتی که با دودانش اخلاق و روان‌شناسی دارد، در پاره‌ای از موضوعات، مسائل و اهداف، دارای پیوندها و تعاملاتی همبسته با این دودانش است.

کلیدواژه: فقه، تعلیم و تربیت، فقه تربیتی، علم اخلاق، روان‌شناسی، مناسبات موضوعی، روابط علوم.

۱. (نویسنده مسئول) استاد خارج فقه و اصول حوزه علمیه مشهد؛ استادیار مرکز تخصصی آخوند خراسانی (وابسته به دانشگاه باقرالعلوم علیه‌السلام)، مشهد، ۰۹۱۵۳۰۸۴۲۸۵ - [mojtaba.elahi.khorasani@gmail.com](mailto:mojtaba.elahi.khorasani@gmail.com)

۲. دانش‌پژوه مدرسه عالی فقاقت عالم آل محمد (ع)، دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه مشهد، ۰۹۳۵۴۶۸۹۰۳۰ - [Ahmadzadeh18903@gmail.com](mailto:Ahmadzadeh18903@gmail.com)

۳. دکترای فقه تربیتی، دبیر حلقه اجتهادی فقه تعلیم و تربیت، مدرسه عالی فقاقت عالم آل محمد (ع)، مشهد. ۰۹۳۵۵۲۷۲۳۸۲ - [mosavi58@chmail.ir](mailto:mosavi58@chmail.ir)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۱۰

### بیان مسأله

در یک نگاه کلان، هدف اصلی فقه، همسوسازی اعمال مکلفان با دستورات شارع مقدس است. در هر گزاره‌ی فقهی، یک موضوع و یک محمول وجود دارد که محمول آن، همان حکم است؛ اما در چپستی موضوع، اختلاف نظرهایی به چشم می‌خورد. بیشتر فقیهان بر این باورند که موضوع فقه، «أفعال المکلفین» است؛ اما گروهی از فقهای معاصر معتقدند که انحصار موضوع فقه به «أفعال المکلفین»، موجب خروج برخی از احکام مسلم فقهی از دایره‌ی فقه می‌گردد. از دیدگاه این گروه، موضوع مسأله‌ی فقهی، خصوصاً أفعال یا أفعال مکلفین نیست؛ زیرا پذیرش این دیدگاه، مستلزم حاشیه‌ای دانستن بسیاری از مسائل فقه خواهد بود؛ مانند مباحث مربوط به عبادات کودک و سایر افعال او، و نیز مسائلی که از احکام وضعیه‌ی مربوط به اشیای خارجی بحث می‌کند؛ نظیر احکام آب‌ها، مطهرات و نجاسات (موسوی خمینی، بی تا، ج ۱، ص ۳؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۲۳).

از آنجاکه اسلام دینی کامل، جامع و جاویدان است (ر.ک: آل عمران/۸۵، ۱۹؛ مائده/۳؛ احزاب/۴۰)، به خوبی پاسخگوی نیازهای دینی انسان می‌باشد. در این میان، آن بخش از اسلام که نمود عینی تر و تأثیر ملموس‌تری در زندگی انسان دارد، بخش قوانین و مقررات عملی اسلام است و رسالت خطیر فقه نیز در همین نقطه آشکار می‌گردد؛ زیرا فقه عهده‌دار تبیین این مقررات و احکام است. آنچه بر اهمیت این رسالت می‌افزاید، جامعیت و جاودانگی دین اسلام و پاسخگویی به نیازهای اساسی بشر در تمامی عصرها و برای همه‌ی جوامع (اعم از مدرن و سنتی، توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته) مبتنی بر قوانین و مقررات است؛ هرچند ممکن است تمام این قوانین و مقررات به روشنی در تعالیم دینی بیان نشده و نیازمند کشف و استنباط فقیهان باشد. بنابراین، هدف و رسالت مهم فقه آن است که احکام و مقررات اسلام را به صحنه زندگی انسان بیاورد و در هر عصر

و زمان، متناسب با مقتضیات زمانی و مکانی و نیازهای واقعی اسلامی، این مقررات و احکام را تبیین نموده و دیدگاه اسلام را درباره‌ی هر حادثه و پدیده‌ی نوظهور، کشف و عرضه نماید (بناری، ۱۳۸۳، ص ۴۲۴۳).

یکی از ساحت‌های مهم زندگی انسان، «تعلیم و تربیت» است که فقه تعلیم و تربیت در صد استنباط احکام شرعی أفعال اختیاری مریبان و مترببان [أفعال المکلفین] از منابع آن (ادله عقلی و نقلی [کتاب و سنت]) است. این دانش، افزون بر مناسبات درونی با فقه، دارای ارتباطات و تعاملات گوناگونی با سایر علوم است و دانشی میان‌رشته‌ای محسوب می‌شود. تا کنون پژوهش‌های بسیار اندکی در این زمینه صورت گرفته که آن‌ها نیز ناقص بوده و صرفاً در قالب ارائه‌ی گزارشی پیرامون مناسبات فقه تعلیم و تربیت با سایر علوم مرتبط، از جمله اخلاق و روان‌شناسی، خلاصه شده‌اند (ر.ک: اعرافی، ۱۳۹۵؛ بناری، ۱۳۸۵). فقدان پژوهشی جامع و مستقل و نیز لزوم شناخت روابط گوناگون علوم و مناسباتشان با یکدیگر، از جمله دانش نوپدید فقه تعلیم و تربیت، ضرورت پرداختن به مناسبات این دانش با اخلاق و روان‌شناسی را توجیه می‌نماید. از این‌رو، مسأله‌ی پژوهش حاضر، واکاوی مناسبات فقه تعلیم و تربیت با دانش اخلاق و روان‌شناسی است که به روش توصیفی - تحلیلی انجام می‌پذیرد.

### پیشینه تحقیق

بر بنیاد استقرای صورت‌گرفته، تا کنون پژوهشی مستقل در باب مسأله این پژوهش سامان نیافته است. تنها اثری که می‌توان به‌عنوان پیشینه از آن ذکر کرد، جلد اول از موسوعه‌ی «فقه تربیتی (مبانی و پیش‌فرض‌ها)» (اعرافی، ۱۳۹۵) است که در ضمن مباحث خود، مناسبات فقه تربیتی با علوم مرتبط را به‌صورت اجمالی متذکر شده است. از این‌رو، پژوهش حاضر با رویکردی انتقادی و با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی، به ارزیابی مناسبات فقه تعلیم و تربیت، منحصرأ با دودانش اخلاق و روان‌شناسی، خواهد پرداخت.

## الف - چیستی فقه تعلیم و تربیت

در پژوهش‌های گسترده‌ای، تعریف ماهوی و اصطلاحی «تعلیم» (Training)، «تربیت» (Education)، «تعلیم و تربیت» (Education and Training) و «فقه تربیتی» (Jurisprudence Educational) بیان شده‌اند (ر.ک: اعرافی، ۱۳۹۵؛ موسوی، ۱۴۰۰). که جهت اختصار، از ذکر آنها خودداری شده است. از این‌رو، تنها به بیان چیستی «فقه تعلیم و تربیت» از دیدگاه این پژوهش، بسنده می‌شود.

«تربیت»، ریشه در تاریخ بشر دارد و تمام شئون و ساحت‌های حیات انسانی را فراتر از زمان و مکان در برمی‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که امتداد و تأثیر آن بر تمام نسل‌های پسین نیز ساری و جاری است. از این‌رو، فرآیند تربیت همواره بر اقتصاد، مدیریت، سیاست، جنگ، صلح، هنر، ادبیات، تکنولوژی، دانش‌های انسانی، روابط اجتماعی، رشد و تعالی درونی‌ترین ویژگی‌ها، خصلت‌های روحی و روانی انسان‌ها تأثیر و تأثر دارد.

از نمودهای جامعیت و جاودانگی شریعت اسلام، ارائه‌ی احکام خمسه برای تمامی رفتارهای اختیاری مکلفان است؛ به‌گونه‌ای که هیچ فعل اختیاری‌ای، خارج از دایره‌ی این احکام نیست. این، پیش‌فرضی است که فقه و اجتهاد متداول، بر آن استوار است. از این‌رو، اصل بر این است که هر رفتاری دارای حکمی واقعی است و «اجتهاد»، تلاش هدفمند در راستای رسیدن به آن احکام است. البته حکم ظاهری که با اجتهاد به دست می‌آید، گاه منطبق بر واقع و در نتیجه «منجّز» و گاهی با حکم واقعی مخالف و در نتیجه «معذّر» است. بر این اساس، تمام اقدامات و رفتارهای صورت‌گرفته در مقام تعلیم و تربیت، دارای احکام شرعی است که کشف احکام آنها ضروری است.

«فقه‌التربیه» بخشی از دانش فقه است که به تعیین حکم رفتارهای مربیان و متربیان می‌پردازد و یکی از احکام پنج‌گانه را برای رفتارهای آنان از ادله‌ی شرعی استنباط می‌کند. فقه‌التربیه با

آنکه ممکن است عنوانی جدید به شمار آید، ولی ریشه‌های آن در فقه سنتی و متداول موجود است (ر.ک: اعرافی، ۱۳۹۵؛ فصل اول؛ موسوی، ۱۳۹۴، ص ۷۳۰)؛ به عنوان نمونه، مباحثی که درباره‌ی تعلیم علوم، انواع علوم و نظایر آن در مکاسب محرمه مطرح است، در حقیقت جزئی از فقه التریبه است. از این منظر، «فقه التریبه» موضوع فقهی کاملاً جدیدی نیست؛ بلکه در فقه موجود، به صورت پراکنده مورد بحث قرار گرفته است (موسوی، ۱۳۹۷، ص ۳۵۵۶).

## ب - چیستی علم اخلاق

واژه «اخلاق» از ریشه‌ی (خُلِق) و (خُلِق)، به معنای طبع [سرشت] و سجه آمده است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱/۴؛ جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۴، ص ۱۴۷۱). در اصطلاح قرآنی و روایی نیز، این واژه در همان معنای لغوی خویش به کار رفته است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۹۷؛ طریحی، ۱۳۷۵ش، ج ۵، ص ۱۵۶؛ فیومی، ۱۴۱۴، ص ۱۸۰؛ ابن اثیر، ۱۳۶۷ق، ج ۲، ص ۷۰). «خُلِق»، به معنای سرشت است؛ چه این سرشت از صفات نیکو، مانند شجاعت و خوشخویی و چه از صفات ناپسند، نظیر حسادت و فرومایگی باشد. مقوم و اساس این سجایا، ثبات و غیرارادی بودن رفتارهای ناشی از آنهاست.

با عنایت به معنای لغوی و اصطلاح قرآنی و روایی، «اخلاق» مجموعه‌ی صفاتی است که در نفس، راسخ و تثبیت شده باشد؛ به گونه‌ای که صاحب آن صفت [خوب یا بد]، بی‌درنگ رفتارهای متناسب و متناظر با آن را انجام دهد. اما در اصطلاح، «علم اخلاق» (Science of Morality)، دانشی است که صفات نفسانی [خوب یا بد] و رفتارهای متناسب با آنها را معرفی می‌کند و نیز متکفل ارائه‌ی راه‌های دستیابی به صفات پسندیده، و دوری و زدایش صفات ناپسند و قبیح است.

## ج - چیستی علم روان‌شناسی

واژه‌ی «روان‌شناسی» (Science of Psychology)، ترکیبی از دو واژه‌ی «Psyche» به معنای «روح»، «روان» و «ذهن» و «logos» به معنای «شناخت»، «تحقیق»، «بیان»،



«سخنرانی کردن» (عظیمی، ۱۳۳۶ش، ص ۱۷)، «منطقی»، «مطالعه» و «عقل» است (آذربایجانی و سالاری، ۱۳۸۱، ص ۱۸).

پیشینه تخصصی دانش روان‌شناسی، به فراتر از یک قرن و نیم نمی‌رسد. این علم با بهره‌گیری از روش‌های دانشی به پژوهش و مطالعه‌ی حالت‌ها و فرایندهای «ذهنی» و «رفتار» در انسان می‌پردازد. مقصود از «رفتار»، تمامی حرکات و اعمال قابل مشاهده‌ی مستقیم و غیرمستقیم است و منظور از «فرایندهای روانی»، مؤلفه‌هایی نظیر احساس، ادراک، اندیشه (تفکر)، باور، هوش، شخصیت، هیجان و انگیزش و حافظه ... می‌باشد (فراهانی و کرمی نوری، ۱۳۹۳، ص ۸). برای ارائه‌ی تعریفی اصطلاحی و دقیق از روان‌شناسی، شایسته است که ابتدا به صورت اجمالی به سیر تحول معنایی آن پرداخته شود.

روان‌شناسی در آغاز پیدایش، با فلسفه در آمیخته و در متون عربی به «علم النفس» شهرت داشت. در آن دوران، محور بحث، ماهیت روان، نفس یا روح بود. «تحقیقات روان‌شناسی جنبه فلسفی داشت و بیشتر به بعد عقلانی شخصیت انسان توجه می‌شد و جنبه‌های اجتماعی، عاطفی و بدنی و ارتباط آنها با هم، کمتر مورد بحث قرار می‌گرفت. همچنین مطالعات روانی در این زمینه، محدود بود.» (شریعتمداری، ۱۳۶۶، ص ۲). در مرحله بعد، کانون توجه از «روح» به مطالعه و بررسی «روان» و «ذهن» معطوف شد و تعاریفی از قبیل «مطالعه‌ی حالات روانی»، «تحقیق و توصیف دقیق نفسانیات»، «علم استقرایی حیات نفسانی»، «مطالعه‌ی فعالیت‌های روانی»، «دانش پدیده‌های روانی و شرایط آنها و مطالعه‌ی تجربه درونی (ادراکات حسی، احساسات، افکار و خواست‌ها)» ارائه گردید (آذربایجانی و سالاری، ۱۳۸۱، ص ۱۸). پس از آن، روان‌شناسی افزون بر بُعد روانی، به ابعاد مادی و فیزیولوژیکی انسان نیز توجه نمود. با رویکرد تجربی روان‌شناسی و ظهور روان‌شناسی نوین، تعاریف جدیدی مطرح شد که محور اصلی آنها «مطالعه رفتار» بود. این رویکرد، به‌ویژه در اواخر نیمه‌ی اول قرن بیستم رواج بسیار یافت؛ اما با گسترش روان‌شناسی

پدیدارشناختی و روان‌شناسی شناختی، بار دیگر فرآیندهای روانی و ذهنی در کنار مطالعه‌ی رفتار، مورد توجه قرار گرفتند (اتکینسون و دیگران، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۵).

با عنایت به تحولاتِ نگرشی و تعاریف گوناگون ارائه‌شده، به نظر می‌رسد تعریف زیر جامع و مناسب باشد: «روان‌شناسی، دانش مطالعه‌ی علمی جنبه‌های مختلف رفتار و فرآیندهای روانی و ارتباط آنها با یکدیگر است». این تعریف، علاوه بر نظر داشت به وضعیت کنونی و شیوه‌ی بررسی آن، ابعاد گوناگون رفتار (اعم از حرکتی، شناختی و عاطفی) و همچنین بُعد روانی و فرآیندهای آن را دربرمی‌گیرد. افزون بر این، ناظر به ارتباط جنبه‌های مختلف رفتار با یکدیگر و تعامل آن با روان است و به‌گونه‌ای تمامی مباحث و شاخه‌های مختلف روان‌شناسی را پوشش می‌دهد.

## فصل دوم: اهمیت قلمروشناسی فقه تعلیم و تربیت و مناسبت بیرونی آن

در آغاز تبویب و تبیین مباحث یک علم، چنانچه دامنه و قلمرو و نیز گستردگی مسائل آن علم به طور جامع بررسی شود، ضمن ایجاد انضباط در ورود به مسائل گوناگون، از تداخل بسیاری از مباحث علوم مختلف با یکدیگر پیشگیری می‌گردد. قلمرو فقه تعلیم و تربیت نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ با تبیین دقیق دامنه و قلمرو این دانش، می‌توان نظام مسائل، مداخلات و مبیانات آن را مشخص و دسته‌بندی نمود. به عنوان نمونه، مسائل فقهی مرتبط با تربیت، نظیر عبادات صبی و استحباب تمرین عبادات صبی برای مربی و ... باید به طور ویژه در فقه تعلیم و تربیت مورد واکاوی قرار گیرند و اصول، قواعد و روش‌های استنباط و حتی اجرای این احکام، بازنگری قرار گیرد.

بررسی مناسبات میان فقه تعلیم و تربیت و سایر علوم، افزون بر یاری رساندن به فهم و به‌کارگیری هر دو علم، موجب شکوفایی و رشد مضاعف آنها می‌گردد؛ رویکردی که از آن با عنوان «خدمات متقابل علوم» نیز یاد می‌شود. پس از وضوح چالش‌ها، مسائل و مشکلات فراروی فقه تعلیم و تربیت که در مبادی و نتایج علوم دیگری به آنها پرداخته شده است، می‌توان در بستر



مناسبات، روابط و تعاملات میان‌رشته‌ای، از داده‌های مربوطه بهره گرفت و حل مسائل را تسهیل نمود.

گفتگو از دودانش در رابطه‌سنجی، به جنبه‌ی خدمات‌رسانی و نیازمندی دانش‌ها به یکدیگر باز می‌گردد. تأثیر و تأثرات متقابل علوم بر یکدیگر، سطوح و گونه‌هایی دارد که به اختصار به مواردی از آن‌ها اشاره می‌شود. بدیهی است که شمردن این تأثیرها استقرائی است و با فحص و جستجو بیشتر، ممکن است به گونه‌های جدیدتری از تأثیر و تأثرات میان علوم دست یابیم (اعرافی، ۱۳۹۵، ص ۲۴۷).

### ۱- تأثیر در ادبیات علم (مبادی تصویری)

نوع دیگری از تأثیر وجود دارد و آن تأثیر آگاهی از یک علم در فهم و یادگیری بهتر دانشی دیگر است. به عنوان نمونه: کسی که فلسفه خوانده و با مباحث آن آشناست تبیین و تحلیل بهتری از مباحث فیزیک خواهد داشت؛ همچنان که این تأثیر می‌تواند گاهی دوسویه باشد.

### ۲- تأمین مبادی تصدیقی علم

برخی از دانش‌ها، پیش‌فرض‌ها، مبانی و پایه‌های معرفتی علوم دیگر را می‌سازند. مانند فلسفه که با اثبات موضوعات غیر بدیهی علوم دیگر، کلیت قوانین اصول موضوعه و ضرورت آنها را در علوم دیگر روشن ساخته و به تبیین مبادی تصدیقی آنها می‌پردازد.

### ۳- هدایت و ارزیابی روش علم

برخی از علوم، دانش‌های استقلالی بوده و هدف نهایی از آن علم به تنهایی به دست می‌آید مانند: علم طب و فقه که به تنهایی تجویزهایی را برای افعال اختیاری و درمان بیماری دارند؛ اما برخی از علوم دانش‌های مقدماتی و روشی برای علوم دیگر به شمار رفته و جنبه آلی و ابزاری دارند.

نظیر: علم منطق که در واقع ابزار و روش تفکر را در همه دانش‌ها تأمین می‌کند. از این‌رو، هدایت علوم دیگر نیز یکی از تأثیرات علوم آلی بر سایر علوم است.

#### ۴ - کاربردسازی علم

برخی از علوم با تکیه بر قوانین و یافته‌های علوم دیگر به جنبه کاربردی آن قوانین می‌پردازند. برای نمونه قوانین کشف شده در علمی نظیر: آناتومی، بافت‌شناسی و مانند اینها، در علوم پزشکی صورت کاربردی می‌یابد.

#### ۵ - داوری و ارزیابی علم

در برخی از موارد نیز یک علم نسبت به رد و تأیید دستاوردهای علمی دیگر تأثیر نظارتی دارد و بر اساس معیارهایی، موضع ردّ و یا اثبات را اتخاذ می‌کند. در این نسبت‌سنجی یک علم مرجع تأیید و یا رد شمرده و دستاوردهای علم دیگر را مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

با توجه به مطالب فوق و با عنایت به نشأت یافتن دین از مصدر و هدفی واحد و نیز تشکیل آموزه‌های مختلف دینی از علوم گوناگون؛ روابط و مناسبات موضوعی، محمولی و روشی علوم دینی بسیار پررنگ خواهد بود. تمام این آموزه‌ها و تعاملات علوم دینی مجموعه دانشی مکمل و کاملی در راستای سعادت بشر هستند که کلیات آنها توسط اولیای دین پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع)، ابلاغ شده است. در صورتی که این تعاملات و مناسبات میان علوم دینی و مکمل بودن این علوم نسبت به یکدیگر، ملاحظه و اجرا نگردد، نه تنها اثر مطلوب را نخواهند داشت؛ بلکه می‌تواند باعث تفویت غرض شارع از آن آموزه‌ها توصیفی و تجویزی گردد. از این‌رو، ضروری است که در مسأله این پژوهش، حداقل به بخشی از تعاملات و مناسبات بین فقه تعلیم و تربیت با دانش اخلاق و روان‌شناسی پرداخته شود.

## فصل سوم: مناسبات و تعاملات فقه تعلیم و تربیت با علم اخلاق

مناسبات و تعاملات علوم از زوایای مختلفی قابل طرح و بررسی هستند که رسالت این پژوهش بررسی مناسبات و تعاملات فقه تعلیم و تربیت فقط با دودانش اخلاق و روان‌شناسی است.

### ۱- مناسبات و تعاملات کلی میان فقه و اخلاق

به طور کلی رابطه این دو علم را می‌توان در منابع و موضوع و هدف جستجو نمود. منابع فقه و اخلاق در کتاب و سنت و عقل مشترک است؛ زیرا در فقه مسأله این است که هیچ انسانی بر دیگری ولایت ندارد؛ از این رو، حتی جعل حکم و تکلیف و وضع قانون برای احدی جز خداوند متعال که مالک حقیقی تکوینی و در نتیجه تشریحی انسان است، منطقی نیست. برای همین، قرآن، سنت و حکم قطعی عقل که حجت باطنی (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۶) است، کاشف از خواست و اراده تشریحی خدای متعال مصدر و منبع احکام فقهی است. ردّ مقررات اخلاقی و تشخیص کمال حقیقی و سعادت جاودانی نیز در حدّ درک عقل بشری نیست؛ از این رو، اخلاق، مبتنی بر شریعت و اعتقاد است (شفیعی، ۱۳۹۲)؛ اما فقه و اخلاق در اجماع و فطرت با هم تفاوت دارند؛ زیرا فطرت در اخلاق به عنوان یکی از منابع مطرح است؛ در صورتی که در فقه جزء منابع به شمار نمی‌آید. همین‌گونه «اجماع» که فقهای شیعه و سنی آن را جزء منابع فقه به حساب می‌آورند؛ ولی در اخلاق فقط برخی از اهل سنت آن را جزء یکی از منابع اخلاق مطرح کرده‌اند؛ در حالی که بیشتر علمای اخلاق شیعه آن را به عنوان منبعی برای آموزه‌های اخلاقی قبول ندارند.

غرض دانش فقه، شناخت دستورات خداوند متعال و عمل به آن و در نتیجه رسیدن به کمال انسانی است. هدف علم اخلاق، متخلق شدن به بایسته‌های اخلاقی و مزین شدن به آداب اسلامی است که این دو نیز در رساندن انسان به «کمال» نقش به‌سزایی دارند. به دیگر سخن، مکلفان در بخش عبادات فقه به دنبال این هستند که اوامر الهی را انجام و محرمات را ترک کنند. در این بخش، اهدافی چون پرورش انسان و قرب الی الله و تزکیه معنوی مورد نظر شارع است و مکلفان

به خاطر ترس از خدا یا اشتیاق بهشت و یا صرف اطاعت از خدا و برای کسب رضایت او اعمال را انجام می‌دهند. این اهداف به فقه از جهاتی رنگ و بوی اخلاقی داده است و مسائل فقهی را با مسائل اخلاقی ممزوج ساخته و تشخیص مرز میان فقه و اخلاق را دچار مشکل کرده است (ر.ک: میراحمدی‌زاده، ۱۳۸۰).

## ۲- مناسبات میان فقه تعلیم و تربیت و علم اخلاق

موضوع علم، یکی از معیارهایی است که می‌تواند مبنای تفکیک و تمایز علوم واقع شود و مسائل فقه و یا اخلاق را دور محور جامع خود گرد آورد. درباره موضوع علم اخلاق به صورت متداول مباحثی بیان شده است. به عنوان نمونه: خواجه نصیرالدین طوسی (۵۷۹۶۵۳ق) در کتاب «اخلاق ناصری» بحثی پیرامون موضوع علم اخلاق مطرح کرده است (طوسی، ۱۳۸۷، ص ۴۸).

با توجه به اینکه صفات اخلاقی و ملکات و حالات آن، در «نفس» ایجاد می‌شوند و امراض و آلام معنوی بر آن وارد می‌گردند و نیز معالجه و تهذیب بر روی آن انجام می‌گیرد (ابن سینا، ۱۳۶۳، ج ۷، ص ۱۴) و همچنین بر پایه دیدگاه متداول که براساس آن اخلاق و تهذیب با محوریت قوای شهویه؛ غضبیه و ناطقه نفس تبیین می‌شود (دشتکی، ۱۳۸۶، ص ۲۲۸) و با تدبیر نفس تحقق می‌یابد و از آنجا که کمال و سعادت انسان نیز مربوط به نفس بوده و با اعتدال قوا نسبت به آن صورت می‌گیرد (ارسطو، ۱۳۸۶، ص ۴۷) برخی از دانشمندان موضوع علم اخلاق را «نفس» معرفی کرده‌اند و مقصودشان نفس ناطقه انسانی است (نراقی، ۱۳۶۴، ص ۱۷).

در طرف دیگر موضوع احکام فقهی نیز مکلف (یا با نگاه دقیق‌تر افعال اختیاری مکلف) است و در فقه تعلیم و تربیت منظور رفتارهایی است که موجب تغییر در رفتار دیگری می‌شود (البته شامل نفس خود نیز می‌شود. ر.ک، الشریف الرضی، ۱۴۰۷، حکمت ۷۳)؛ گرچه تفاوت‌هایی را می‌توان برای انسان و نفس او برشمرد؛ اما این تفاوت‌ها به قدری نیست که بتواند بین موضوع دو علم؛ تباین کلی ایجاد کند.



### ۳- تعاملات میان فقه تعلیم و تربیت و علم اخلاق

فقه و اخلاق، مجموعه‌ای از گزاره‌های توصیفی و تجویزی را تشکیل می‌دهند که مبین آنها شارع مقدس بوده و با توجه به تمام ابعاد وجودی انسان و افعال اختیاری او وضع شده‌اند. از این رو، این دودانش از اهمیت و جایگاهی ویژه برخوردارند. گروهی بر این باورند که رابطه‌ای میان این دو علم برقرار نیست؛ بدین معنا که می‌توان فردی اخلاقی بود، اما پایبند به احکام دین نبود، و یا برعکس، فردی به آداب اخلاقی متخلّق باشد، ولی به احکام شرعی را اعتنایی نداشته باشد. اما به نظر می‌رسد این دو علم، رابطه‌ای ناگسستنی با یکدیگر داشته و مکمل یکدیگرند. قبل از اثبات این ادعا، بیان مقدمه‌ای ضروری است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در کنار نظام عبادی، نیاز به تدوین نظام‌های حقوقی، سیاسی و اقتصادی برای پاسخگویی به پرسشها و نیازها، به شدت احساس نیاز شد. در این فضا، حوزه‌های پژوهشی مستقل چون فقه سیاسی، فقه اقتصادی، فقه قضایی و ... پدید آمد و مباحثات پویایی را شکل داد. با این حال، گویا نیاز به «نظام اخلاقی» که از آغاز مورد غفلت واقع شده بود، به‌طور کلی، آن گونه که باید احساس نشده است؛ حال آنکه تحقق سایر نظام‌های اجتماعی فقه، و حتی نظام عبادی، در گرو تحکیم مبانی نظری و عملی نظام اخلاقی است؛ زیرا اخلاق اصل، و فقه فرع است. بنابراین، دانش فقه و اخلاق جدایی‌ناپذیرند؛ هرچند تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند، اما هر دو در مسیر رسیدن به کمال، مکمل هم هستند؛ چرا که فقه ما را به اموری رهنمون می‌سازد که بایسته‌های اخلاقی، نتیجه و ثمره‌ی آن است.

از جمله مهمترین (و شاید نخستین) کسانی که رابطه‌ی فقه با اخلاق و تربیت را به‌طور مدوّن به رشته‌ی تحریر درآورد، فیض کاشانی (۱۰۰۷-۱۰۹۰ق) است. ایشان در حوزه‌ی اخلاق و تربیت، دو کار برجسته و ممتاز به سامان رساند. وی بر پایه‌ی مکتب اهل بیت (ع) و با استناد به آیات و روایات، آرا و اندیشه‌های اخلاقی-تربیتی خود را در مجموعه‌ای با عناوین: «المحجّة البیضاء»، «الحقایق فی محاسن الاخلاق» و «زاد السالک» گردآوری کرد و راه تابان و درخشان سلوک،

تهذیب نفس و تصفیه‌ی باطن را به درستی نمایند. فیض در ساحت فقه، به پژوهش‌هایی در ابواب اخلاقی - تربیتی دست یافت و از زاویه‌ی اخلاق و تربیت به فقه نگریست، و جنبه‌های اخلاقی تربیتی احکام فقهی و پیوند، تأثیر و تعامل میان فقه، اخلاق و تربیت را به خوبی نشان داد. ایشان در برخی موارد با بهره‌گیری از احکام فقهی، در راستای نظام‌سازی دانش اخلاق و تربیت حرکت کرد و به نوعی آثاری درباره «فقه الأخلاق» و «فقه التریبه» نگاشت.

فیض، کتاب فقهی «مفاتیح الشرایع» را در اثر گرانسنگ به نام «المنخبه فی الحکمه العملیه و الاحکام الشرعیه» تلخیص و تدوین نمود. وی در فهرست خودنوشت آثارش، در توصیف این کتاب آورده است: «کتاب (المنخبه) فشرده‌ای از همه‌ی ابواب فقه و پژوهشی در آداب و سنن ظاهری و باطنی، به همراه اصول علم اخلاق است که با به‌کارگیری عبارات کوتاه و رسا و با حفظ عین الفاظ احادیث معصومان (ع) نگاشته شده است و این کتاب در نوع خود بی‌همتا و بی‌نظیر است» (به نقل از: آقابزرگ تهرانی، ۱۳۸۹ق، ج ۲۴، ص ۹۷). اهمیت و تازگی ستایش ایشان از این کتاب، به دلیل درهم‌آمیختگی احکام فقهی با اخلاق و تربیت است؛ و پرواضح است در سبک زندگی اسلامی، نمی‌توان میان مفاهیم اخلاقی - تربیتی و احکام شرعی - فقهی جدایی قائل شد و به یکی التزام داشت و دیگری را رها کرد؛ بلکه التزام توأمان ضروری است.

امروزه اهمیت و نقش «فقه الأخلاق» بیش از پیش روشن شده و ارزش کتاب «المنخبه» بیشتر و بهتر درک می‌شود؛ اما توجه به این نکته ضروری است که عالمان و فقیهان بزرگ و نکته‌سنج، پس از نگارش این کتاب، به اهمیت آن پی بردند و شروح متعددی (پنج شرح) بر آن نگاشتند (همان، ج ۱۴، ص ۱۲۱۰۳).

از شکلگیری حوزه‌ی تخصصی دانش تعلیم و تربیت، حدود یک قرن می‌گذرد؛ از این‌رو، فقه تعلیم و تربیت (که بیان‌کننده‌ی موضع عملی شارع نسبت به گزاره‌های موجود در این دانش است)، دانشی نوپاست. با اینکه احکام فقهی مربوط به تربیت از زمان شارع مقدس بیان شده است، اما فقه تعلیم و تربیت به صورت طبیعی، پس از دانش تعلیم و تربیت در مراکز علوم دینی مورد مطالعه



و تحقیق قرار گرفته است. در نگاهی کلان، تمام قضایا و مسائل دانش تعلیم و تربیت به دو دسته‌ی توصیفی و تجویزی تقسیم می‌شوند که هر کدام دارای زیر شاخه‌های متعددی هستند. البته معمولاً احکام فقهی، در زمره‌ی گزاره‌های تجویزی قلمداد می‌شوند.

## فصل چهارم: مناسبات و تعاملات فقه تعلیم و تربیت با روان‌شناسی

فقه، دانشی است که رسالت آن، تبیین و ارائه‌ی احکام شرعی مربوط به انسان و رفتارهای وی است. این دانش، جایگاهی ویژه در زندگی مسلمانان دارد؛ زیرا هیچ رفتاری از دایره‌ی احکام شرعی بیرون نیست و ناگزیر یکی از احکام پنج‌گانه‌ی «واجب»، «مستحب»، «مباح»، «مکروه» و «حرام» بر آن بار می‌شود. از سوی دیگر، روان‌شناسی شاخه‌ای از علوم انسانی تجربی است که موضوع آن، «رفتار انسان» است. این دانش، که رسالت عمده‌ی آن تعیین نسبی چگونگی تغییر در رفتار انسان است، نقشی مهم در زندگی بشر ایفا می‌کند؛ چرا که انسان با آگاهی از داده‌های روان‌شناسی و به‌کارگیری آنها در زندگی، گام در مسیری حیاتی سالم و به‌هنجار می‌نهد. از آنجاکه هدف و رسالت دین اسلام نیز تربیت انسان‌های متقی و به‌هنجار است و این آیین آسمانی در صدد ایجاد فضایی اخلاقی، انسانی و اصلاح رفتارهای افراد جامعه می‌باشد، دانش روان‌شناسی در جامعه اسلامی جایگاه ویژه‌ای می‌یابد. از این‌رو، بررسی زمینه‌های تعامل این دودانش، از اهمیت خاصی برخوردار است.

شایان ذکر است که تبیین مناسبات و تعاملات میان دانش فقه با روان‌شناسی، به‌نوعی تبیین‌کننده‌ی مناسبات و تعاملات میان فقه تعلیم و تربیت با روان‌شناسی است. از این‌رو، در این بخش به صورت اجمالی به مناسبات و تعاملات متقابل این دودانش پرداخته می‌شود.

### ۱- مناسبات میان فقه تعلیم و تربیت و روان‌شناسی

فقه به‌صورت عام، و فقه تعلیم و تربیت به‌صورت خاص، دانشی کاربردی است که متولی ارائه‌ی بخش عمده‌ای از دستورات و احکام عملی اسلام بوده و گستره‌ی عظیمی از زندگی فرد مسلمان

را در بر می‌گیرد. روان‌شناسی نیز به‌عنوان دانشی توصیفی و تجویزی، از اصلاح و تغییر در رفتار انسان بحث می‌کند. از این‌رو، فراوانی گسترده‌ی هم‌پوشانی موضوعی در دودانش به‌گونه‌ای است که می‌توان از گزاره‌های توصیفی و تجویزی یکدیگر بهره‌گیرند. جزئیات این هم‌پوشانی و طریقه‌ی بهره‌گیری از گزاره‌های توصیفی و تجویزی یکدیگر را می‌توان از منظری دیگر، در بحث «تعاملات میان فقه تعلیم و تربیت و دانش روان‌شناسی» تشریح کرد.

## ۲- تعاملات میان فقه تعلیم و تربیت و روان‌شناسی

روان‌شناسی از علوم توصیفی پر دامنه در علوم انسانی است و در شناخت خصوصیات اخلاقی، جبلی و روحيات انسان، نقش به‌سزایی ایفا می‌کند. از سوی دیگر، فقه (خصوصاً فقه تعلیم و تربیت) نیز در زمره‌ی علوم تجویزی اثرگذار در علوم انسانی است که در بسیاری از موارد، برای اینکه بتواند در مسیر تربیت یک شخص [متربی] حکم مناسب با وی را صادر کند، نیازمند شناختی عمیق از شرایط و روحيات اوست. از این‌رو، این دو علم می‌توانند در زمینه‌های گوناگونی با یکدیگر تعامل داشته باشند.

### الف - امکان‌سنجی تعامل فقه و روان‌شناسی

پیش از آنکه از نوع و میزان تعامل و تأثیر متقابل فقه و روان‌شناسی سخن به میان آید، لازم است به این پرسش پاسخ داده شود که آیا اصولاً امکان تعامل میان آن دو وجود دارد یا خیر؟ پاسخ به این پرسش، مبتنی بر شناخت تفاوت‌ها و شباهت‌های دودانش است.

وجود دو تفاوت عمده میان فقه و روان‌شناسی، در نگاه نخست، امکان تعامل آنها را بعید می‌نماید: ۱- تفاوت در ماهیت؛ ۲- تمایز در اهداف و رسالت. از نظر ماهیت، فقه و روان‌شناسی دودانش متمایز از یکدیگرند؛ زیرا روان‌شناسی، دانشی توصیفی و از نوع تجربی است، در حالی که فقه، دانشی دستوری [تجویزی] و از نوع اعتباری و تعبدی است. از نظر هدف و رسالت نیز میان آنها تفاوت دارد. رسالت و هدف روان‌شناسی به چهار حیطه توصیف رفتار و فرایندهای روانی

انسان، تبیین رفتار، پیش‌بینی رفتار، و کنترل آن اختصاص دارد؛ اما هدف فقه، استنباط و ارائه‌ی بایدها و نبایدهای شرعی در زمینه‌ی رفتارهای انسان است و با دخالت در تمامی شئون رفتاری او، برای همه آنها احکامی را بیان می‌دارد.

با این همه، به‌رغم این تفاوت‌ها، زمینه‌هایی وجود دارد که امکان تعامل و تأثیر و تأثر فقه و روان‌شناسی را ممکن سازد. پیش از بررسی این زمینه‌ها، ذکر یک نکته مهم ضروری است: پیش‌فرض بررسی تعامل فقه و روان‌شناسی، بررسی آنها در فضای «جامعه اسلامی» است؛ بدین معنا که با فرض کاربرد دانش روان‌شناسی در یک جامعه اسلامی، به بررسی رابطه و تعامل آن با فقه (به‌عنوان یک دانش شرعی و اسلامی) پرداخته می‌شود و در غیر این فرض، بحث از تعامل این دو، چندان موجه نمی‌نماید. با در نظر گرفتن فرض مذکور، به نظر می‌رسد زمینه‌هایی برای امکان تعامل این دو وجود دارد که به اختصار به آنها اشاره می‌شود:

۱. شباهت در موضوع: ویژگی مشترکی که میان فقه و روان‌شناسی وجود دارد، این است که هر دو از «رفتارهای انسان» بحث می‌کنند. به بیان دیگر، هر چند نوع نگاه این دو به رفتارهای انسان متفاوت است، اما رفتار انسان، موضوع مشترک فقه و روان‌شناسی است (گرچه رفتارهای انسان، تمام موضوع این دو علم نباشد). بنابراین، دانش فقه و روان‌شناسی، هر دو از موضوع مشترکی با عنوان «رفتارهای انسان» بحث می‌کنند.

۲. شباهت در گستره و قلمرو: چنان که پیش‌تر اشاره شد، فقه دانش زندگی است و در صدد کشف، استنباط و بیان احکام و بایدها و نبایدهای شرعی انسان در سراسر حیات است؛ به دیگر سخن، فقه از تمامی رفتارهای انسان در همه‌ی مقاطع سنی و در تمامی ابعاد وجودی، فردی و اجتماعی وی سخن به میان می‌آورد و هیچ رفتار و حادثه‌ای در زندگی انسان نیست که فقه درباره‌ی آن اظهار نظر ننماید و حکمی برای آن نداشته باشد. از سوی دیگر، روان‌شناسی نیز گستره‌ی وسیعی دارد و حیطة‌ی کاربرد آن بر سراسر زندگی انسان سایه می‌گستراند؛ به‌ویژه برخی از شاخه‌های آن، نظیر روان‌شناسی تحولی و رشد، که تمامی مراحل و مقاطع زندگی و نوع تحولات

بدنی و روانی انسان را موضوع بررسی خود قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد گستردگی دامنه‌ی کاربرد این دودانش، می‌تواند یکی دیگر از زمینه‌های تعامل آنها به شمار آید.

۳. اشتراک در کاربردی بودن: ویژگی مشترک دیگری که میان فقه و روان‌شناسی به چشم می‌خورد، کاربردی بودن هر دودانش است. از سویی، فقه مجموعه‌ای از احکام و بایدها و نبایدهای زندگی است که تمامی احکام آن به‌نحوی در طول حیات انسان مسلمان جامه عمل می‌پوشاند؛ از یک روست که فقها از احکام فقهی با عنوان «احکام عملیه» یاد می‌کنند. و از سوی دیگر، روان‌شناسی نیز به عنوان یک دانشی تجربی، نتایج و دستاوردهایی دارد که در متن زندگی انسان کاربرد می‌یابند و اصولاً فلسفه‌ی وجودی چنین دانش‌هایی، بهبود بخشیدن به حیات بشر است؛ به همین دلیل، خصلتی کاربردی و عملی دارند. این ویژگی نیز می‌تواند از جمله‌ی زمینه‌های مشترک این دو علم به حساب آید.

### ب - تعاملات فقه با روان‌شناسی

تأثیر فقه در روان‌شناسی (به معنای کاربرد داده‌های فقهی در علم روان‌شناسی)، چندان موجه و منطقی نمی‌نماید؛ زیرا فقه که دانشی تعبدی و دستوری است، نمی‌تواند چنین تأثیری را در روان‌شناسی (که دانشی توصیفی و تجربی است) داشته باشد. به نظر می‌رسد، نوع تأثیر فقه بر روان‌شناسی، تأثیر تجویزی و بایدها و نبایدهاست؛ بدین معنا که فقه می‌تواند آن دسته از فعالیت‌هایی را که تحت عنوان «دانش روان‌شناسی» در یک جامعه‌ی اسلامی صورت می‌گیرد (یا در آینده صورت خواهد گرفت)، موضوع حکم خود قرار داده و نسبت به تجویز یا منع آنها فتوا دهد. به بیان دیگر، از منظر روان‌شناسی تجربی، مجموعه‌ای از فعالیت‌ها و رفتارهای پنهان و آشکار در زندگی انسان کاربرد دارد که روان‌شناسان، در مسیر فعالیت علمی خود، جهت بهبود زندگی و بهره‌مندی بیشتر انسان، آنها را به کار می‌گیرند. این دسته از فعالیت‌ها و رفتارها، می‌تواند به عنوان موضوع احکام فقهی قرار گیرند و فقه با شیوه استنباطی خاص خود، درباره‌ی آنها اظهار نظر نماید.



اکنون باید دید با توجه به گستره وسیع و شاخه‌های مختلف روان‌شناسی، میزان تأثیرگذاری فقه در این حیطه‌ها به چه صورت است. پیش از ورود به این بحث، تبیین مختصری از انواع احکام فقهی ضروری می‌نماید. احکام فقهی از حیثیات گوناگون، به اقسامی نظیر: احکام اولی و ثانوی، احکام ارشادی و مولوی، احکام ظاهری و واقعی، و احکام وضعی و تکلیفی. از میان این اقسام، دسته‌ی نخست (اولی و ثانوی) و دسته‌ی آخر (وضعی و تکلیفی)، تناسب و هم‌خوانی بیشتری با رویکرد این پژوهش دارند؛ از این‌رو، در ادامه به تعریف و تبیین آنها می‌پردازیم:

«احکام تکلیفی»، احکامی هستند که تکلیف مکلف را مشخص نموده و به پنج دسته‌ی «مباح، مستحب، واجب، مکروه و حرام» (احکام پنجگانه) تقسیم می‌شوند. «احکام وضعی»، احکامی هستند که مستقیماً شامل امر و نهی تکلیفی نمی‌شوند؛ مانند صحت، فساد، ملکیت، زوجیت، شرطیت، سببیت و نظایر آن. «احکام اولی»، احکامی هستند که با صرف‌نظر از عروض حالاتی چون اضطرار، ضرر، یا عسر و حرج بر موضوعات، بار می‌شود و «احکام ثانوی»، احکامی هستند که دقیقاً در صورت بروز این‌گونه حالات استثنایی، بر موضوعات بار می‌گردند (ر.ک: ملکی اصفهانی، ۱۳۹۰، ص ۲۲۸-۲۳۵).

در یک نگاه کلی، عمده‌ی شاخه‌های روان‌شناسی و فعالیت‌های روان‌شناسان، از منظر «حکم اولی»، در دایره مباحات شرعی قرار می‌گیرند. به بیان دیگر، این فعالیت‌ها از دایره‌ی الزام شرعی (چه در بُعد انجام آن یعنی «وجوب» و چه در بُعد ترک آن یعنی «حرمت») و نیز از دایره‌ی رجحان شرعی (اعم از انجام آن یعنی «استحباب» و ترک آن یعنی «کراهت») خارج هستند؛ از این‌رو، چندان مجالی برای نقد و بررسی فقهی احکام اولیه‌ی آنها وجود ندارد. با این وجود، برخی از شاخه‌های روان‌شناسی و نیز محورهایی از فعالیت روان‌شناسان، عرصه‌ی بسیار مناسبی برای اظهار نظر فقه و اجتهاد (از جمله فقه تعلیم و تربیت) به حساب می‌آیند. مهم‌ترین این شاخه‌ها و محورها، به اختصار عبارت‌اند از:



## ۱- روان‌شناسی بالینی و مشاوره‌ای

این شاخه از روان‌شناسی، عرصه‌ی مستعدی برای بررسی و اظهار نظر فقهی است؛ زیرا با تشخیص و درمان مشکلات روانی و رفتاری افراد سروکار دارد. از این‌رو، هم «اصل این دو رشته علمی»، و هم «فعالیت‌ها و رفتارهای روان‌شناسان بالینی و مشاوران»، و متقابلاً «عملکرد و رفتار بیماران و مراجعان آنها»، می‌تواند موضوع بررسی فقهی قرار گیرد. به عنوان نمونه، پرسشهای فقهی متعددی قابل طرح است:

آیا حفظ اسرار مراجعان و بیماران، مطلقاً واجب است؟ چنانچه وضعیت بیمار بسیار حادّ باشد و روان‌شناس برای درمان، نیازمند هم‌فکری با متخصصان دیگر باشد، آیا محاز است اسرار او را با همکاران خویش در میان بگذارد؟ (به‌ویژه اگر بیمار بر افشا نکردن اسرارش تأکید ورزیده باشد و متخصصان دیگر نیز بیمار را بشناسند). اگر ریشه‌یابی مشکلات بیمار، مستلزم فاش شدن اسرار اشخاص ثالث باشد، آیا روان‌شناس حق دارد از بیمار بخواهد اسرار آنان را فاش کند؟ و متقابلاً، اگر خود بیمار داوطلبانه اسرار دیگران را بازگو کند، آیا استماع آنها برای روان‌شناس جایز است؟ در مواردی که طرح مشکلات بیمار، منجر به کشف راز قتلی گردیده و هویت قاتل مشخص شود، آیا روان‌شناس مجاز (یا مکلف) ایت اطلاعات را در اختیار مراجع قضایی و پلیس قرار دهد؟ اصولاً حدود مجاز همکاری اطلاعاتی روان‌شناس با مراجع قانونی در چنین پرونده‌هایی تا کجاست؟ و نهایتاً، اگر درمان بیمار در گرو فاش ساختن اسرار یا اطلاعات طبقه‌بندی شده‌ی حکومتی باشد، آیا افشای آنها برای مراجعه‌کننده جایز، یا حتی واجب است؟

## ۲- شاخه روان‌شناسی بالینی

این شاخه، مستقیماً با معالجه و درمان اختلالات روانی افراد سروکار دارد. مشکلات روانی، در صورت حادّ بودن، امنیت روحی و روانی فرد را سلب کرده و آرامش را از زندگی او می‌ستانند؛ پیامد این امر، به خطر افتادن حیات معنوی فرد و سلب امکان انجام وظایف انسانی و شرعی از



اوست. روان‌شناسی بالینی در اینجا، نقش تسکین‌دهنده‌ی آلام روحی و مددیار روانی انسان را ایفا می‌کند. بر این اساس، طرح بحث «وجوب کفایی» تحصیل در این شاخه از دانش (به‌ویژه برای درمان اخلالات حادّ روانی)، سخنی گزاف نخواهد بود. همان‌گونه که این بحث در باب علم پزشکی (جسمانی) مطرح است، با عنایت به اهمیت بنیادین مسائل روانی و تقدم سلامت روان بر سلامت جسم، در بسیاری از شئون حیات، طرح چنین مبحث فقهی‌ای در خصوص روان‌شناسی، اولویت مضاعفی می‌یابد.

از سوی دیگر، پرسشهای فقهی مهمی نیز متوجه شخص «مراجعه‌کننده (بیمار)» است: به عنوان نمونه، آیا بیمار شرعاً مجاز است تمامی مشکلات خصوصی زندگی خویش را با روان‌شناس بالینی در میان بگذارد؟ یا تنها مجاز به طرح مشکلات بسیار حادّی است که ضرورت درمان اقتضا می‌کند؟ آیا بر بیمار لازم است پیش از مراجعه، از امانت‌داری و رازداری مشاور اطمینان حاصل نماید؟ در صورت تساوی سطح علمی دو روان‌شناس، آیا مراجعه به روان‌شناس متعهد و رازدار، ضرورت شرعی می‌یابد؟ در خصوص مسائل خصوصی مرتبط با جنسیت، آیا مراجعان مجازند به مشاور غیر هم‌جنس مراجعه کنند، یا در صورت در دسترس بودن مشاور هم‌جنس، مراجعه به وی متعین است؟ و در نهایت، چنانچه طرح مشکلات فرد، قهراً با افشای اسرار دیگران گره خورده باشد، حدود جواز طرح این مشکلات تا کجاست؟

### ۳- روان‌شناسی تربیتی

روان‌شناسی تربیتی یا «روان‌شناسی پرورشی»، شاخه‌ای از علم روان‌شناسی است که یافته‌های این علم را در خدمت معلمان و مربیان قرار می‌دهد. در واقع، روان‌شناسی تربیتی، علم مطالعه‌ی اعمال و اندیشه‌های افراد در ارتباط با مسائل تعلیم و تربیت است (ر.ک: سیف، ۱۴۰۰، فصل اول). چنان‌که از نام این دانش هویداست، موضوع آن ارتباط مستقیمی با «فقه تعلیم و تربیت» دارد؛ از این رو می‌توان بر افعال مکلفان (اعم از مربی در مقام «تربیت‌کننده» و متربی در مقام «تربیت‌شونده»)، احکام خمس را بار نمود.

#### ۴- روانشناسی مرضی

این شاخه دانشی، یکی از پایه‌های اصلی روان‌پزشکی و روان‌شناسی بالینی را تشکیل می‌دهد (دادستان، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۱۱). همانند آن دانش‌ها، حکم اصل اهتمام به روان‌شناسی مرضی و ضرورت تحصیل و تحقیق در آن، می‌تواند موضوع بررسی‌های فقهی قرار گیرد؛ زیرا درمان مشکلات و اختلالات روانی انسان بدون آشنایی دقیق با آنها و تشخیص درست این مشکلات، اساساً امکان‌پذیر نیست. از این‌رو، می‌توان این مسئله را مطرح نمود که آیا تحصیل و پژوهش در این عرصه (به‌ویژه در مواردی که با بیماری‌های بسیار حادّ روبرو هستیم و بازیابی سلامت روانی فرد، مستقیماً منوط به آن است)، مشمول «وجوب کفایی» می‌گردد یا خیر؟ افزون بر این با توجه به اینکه روان‌شناس مرضی، در پاره‌ای موارد، جهت بررسی دقیق مشکل و تشخیص صحیح آن، ناگزیر است از برخی اطلاعات خصوصی بیمار آگاهی یابد، برخی از مسائل پیش‌گفته (در بخش روان‌شناسی بالینی) در اینجا نیز قابل طرح است. به عنوان نمونه: روان‌شناس مرضی تا چه میزان شرعاً مجاز است به حریم زندگی خصوصی بیمار ورود کند؟ آیا جواز ورود به مسائل خصوصی فرد، شامل تمامی مشکلات روانی بیمار می‌شود، یا تنها محدود به موارد و مسائل خاصی است؟ متقابلاً، خود بیمار یا اطرافیان وی، تا چه میزان مجازند مسائل خصوصی خود یا بیمار را نزد روان‌شناس طرح نمایند؟

#### ۵- روان‌شناسی آزمایشی

این شاخه‌ی دانشی، به بررسی رفتار و فرایندهای روانی در موقعیت‌های آزمایشگاهی می‌پردازد (ر.ک: ایروانی، ۱۳۸۰، ص ۲۱). از آنجاکه محور اصلی این رشته، مداخله‌ی عملی روان‌شناس در رفتار و فرایندهای روانی انسان است و در آن، انسان (و به طور کلی موجود زنده) به صورت عملی مورد آزمایش قرار می‌گیرد، زمینه‌های متعددی برای طرح مسائل فقهی و بررسی‌های عمیق اجتهادی در آن وجود دارد. برای نمونه، پرسشهای فقهی زیر قابل طرح است: آیا انجام هر نوع آزمایشی بر روی حیوانات شرعاً مجاز است، یا تنها آزمایش‌هایی رواست که منافع قابل توجهی



برای انسان در بر داشته باشند؟ آیا در این زمینه، میان حیوانات (مثلاً حلال گوشت و حرام گوشت) تفاوت فقهی وجود دارد؟ در خصوص انسان، آیا اصولاً انسان می‌تواند به عنوان یک ابزار «آزمایشگاهی» مورد آزمایش قرار گیرد؟ آیا چنین فعالیت‌هایی با صراحت «کرامت انسانی» در تعارض نیست؟ در مواردی که فرایند آزمایش، موجب سلب اختیار آزمودنی گردد و او در حالتی غیراختیاری، رفتارهایی را بروز دهد یا اطلاعاتی را فاش سازد، آیا آزمایش‌گر شرعاً مجاز به انجام چنین آزمایش‌هایی است؟ چنان چه بر اثر آزمایش، سلامت روانی فرد در معرض خطر قرار گیرد، آیا نفس آن آزمایش جایز است؟ (به عنوان مثال، حکم فقهی آزمایش معروف اطاعت «استانلی میلگرام» چیست؟ (ر.ک: کارل هافمن و دیگران، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۳۲-۳۴ و ۴۶-۴۷) آزمایشی که با هدف بررسی عوامل روان‌شناختی مؤثر بر اطاعت شخص از مراجع قدرت انجام گرفت و در آن، فرد در معرض شوک الکتریکی (ظاهری) قرار گرفت و پس از آزمایش، دچار برخی صدمات روانی گردید).

و در نهایت، آیا شرعاً بر آزمایش‌گر لازم است که آزمودنی را از نحوه‌ی اجرا و هدف آزمایش مطلع سازد و رضایت صریح وی را جلب نماید؟ این مسئله به‌ویژه در مواردی حائز اهمیت است که آگاهی فرد، سبب عدم بروز رفتارهای واقعی گردیده و در نتیجه، عدم اطمینان از صحت نتایج آزمایش را در پی خواهد داشت.

### ج - فقه و توسعه قلمروی روان‌شناسی

افزون بر تأثیر تجویزی (منع و تجویز) فقه بر روان‌شناسی، دانش فقه می‌تواند در گسترش دامنه‌ی روان‌شناسی نیز اثرگذار بوده و زمینه‌ساز تأسیس شاخه‌ی جدیدی با عنوان «روان‌شناسی فقاقت» در این علم گردد. توضیح آنکه، همانگونه که با بسط و توسعه‌ی مطالعات روان‌شناختی تا به امروز، شاخه‌های متعددی نظیر روان‌شناسی رشد، روان‌شناسی مرضی، روان‌شناسی دین (مذهب) و روان‌شناسی تبلیغات پدید آمده‌اند، فقه نیز می‌تواند بستر ایجاد شاخه‌ی «روان‌شناسی فقاقت» را در دل این دانش فراهم آورد.



در این شاخه‌ی نوین، «عملیات اجتهاد و فقهت» به‌عنوان یک رفتار ویژه‌ی شریعت مدارنه، می‌تواند موضوع مطالعه و بررسی علمی قرار گیرد. این امر، به‌ویژه با تعریفی که پیش‌تر در این نوشتار از روان‌شناسی ارائه شد (که مبتنی بر دو محور «مطالعه رفتار» و «فرایندهای روانی» بود)، تناسب و همخوانی کاملی دارد؛ زیرا اجتهاد، هم‌زمان واجد هر دو جنبه است. از یک‌سو، اجتهاد یک رفتار است و جنبه‌ی رفتاری دارد؛ از این‌روست که در آثار فقهی و اصولی اسلامی، از آن با تعبیر «عملیه‌ی الاجتهاد» یاد می‌شود. از سوی دیگر، واجد جنبه‌ی روانی و ذهنی است؛ چراکه طبق تعریف فقها و علمای اصول، اجتهاد نوعی «ملکه» است. «ملکه» نیز، حالت و صفت پایدار، ثابت ذهنی و درونی در فرد مجتهد است که به مدد آن می‌تواند هر مسئله‌ی فقهی نوظهوری را مورد کاوش قرار داده و با شیوه‌ای استنباطی، حکم شرعی آن را استخراج و ارائه نماید (ر.ک: ملکی اصفهانی، ۱۳۹۰، ص ۳۴-۳۹).

## نتیجه

یکی از مطالعات متداول و ضروری در حوزه‌ی روش‌شناسی علوم، شناسایی مناسبات و تعاملات هر علم با سایر دانش‌های مرتبط است. معمولاً این‌گونه بررسی‌های تطبیقی به دو شیوه انجام می‌پذیرد: نخست، بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌ها از طریق مقایسه‌ی «رئوس ثمانیه» در راستای تناسب‌یابی (که آن را «نسبت‌سنجی علوم» می‌نامند)؛ و دوم، مقایسه‌ی دو علم با هدف شناخت تأثیرات متقابل آنها بر یکدیگر (که از آن به «رابطه‌سنجی علوم» تعبیر می‌شود). برای نسبت‌سنجی دقیق میان دو علم، پیش از ورود به بحث تعاملات و روابط، ابتدا باید وجوه تمایز آنها از یکدیگر به دقت واکاوی شود تا در پرتو این تفکیک، شناخت رابطه و پیوند میان آنها با وضوح بیشتری میسر گردد.

در این تحقیق، با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی، پس از تبیین اجمالی چپستی سه دانش «فقه‌تعلیم‌وتربیت»، «علم اخلاق» و «روان‌شناسی»، بر اشتراکات مفهومی و کاربردی آنها



تاکید شد. همچنین با بررسی برخی از مسائل جاری، انواع مناسبات و تعاملات میان این سه دانش تحلیل گردید و مصادیقی از روابط مفهومی، کارکردی و مسائل چالشی فی‌مابین ارائه شد. نیازمندی روزافزون انسان معاصر به آموزه‌های اخلاقی و یافته‌های روان‌شناختی، موجب گردیده است که «فقه تعلیم و تربیت» (به‌عنوان متولی صدور حکم و هنجارگذاری در ساحت تربیت مکلفان)، در موضوعات و نظام مسائل خویش، روابط تنگاتنگی با دانش اخلاق و روان‌شناسی برقرار نماید. توسعه چشمگیر اخلاق و روان‌شناسی و دربرگیرندگی حداکثری آنها نسبت به جنبه‌های گوناگون رفتاری انسان (خواه رفتارهای محسوس و قابل مشاهده، و خواه رفتارهای پنهان و غیرقابل مشاهده)، سبب شده است که «فرایندهای ذهنی و روانی انسان» در هر سه دانش، محور اصلی بحث قرار گیرد. همین اشتراک موضوعی، بستر و زمینه‌ی اصلی را برای شکل‌گیری مناسبات و تعاملات عمیق و چندجانبه میان آنها فراهم آورده است؛ تعاملاتی که خود موجب زایش، تکثیر و پدیدار گشتن شاخه‌های گوناگون و نوینی در عرصه‌ی اخلاق و روان‌شناسی گردیده و این روند تکاملی همچنان ادامه دارد.



۱. قرآن کریم
۲. ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۷ق.
۳. ابن سینا، حسین، المبدأ و المعاد، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ش.
۴. اتکینسون، ریتال و دیگران، زمینه روان‌شناسی هلیگارد، ترجمه: محمدنقی براهنی و دیگران، تهران، انتشارات رشد، ۱۳۷۵ش.
۵. ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه: صلاح‌الدین سلجوقی، تهران، عرفان، ۱۳۸۶ش.
۶. اعرافی، علیرضا، فقه تربیتی (مبانی و پیش‌فرض‌ها)، قم، مؤسسه اشراق و عرفان، ۱۳۹۵ش.
۷. ایروانی، محمود، روان‌شناسی آزمایشی (تجربی)، تهران، نشر آرین‌ویژه، ۱۳۸۰ش.
۸. آذربایجانی، مسعود و سالاری، محمد، روان‌شناسی عمومی، تهران، نشر یاقوت، ۱۳۸۱ش.
۹. بناری، علی‌همت، درآمدی بر تعامل فقه و روان‌شناسی، فصلنامه پژوهش و حوزه، سال هفتم، شماره ۲۵، بهار ۱۳۸۵ش.
۱۰. \_\_\_\_\_، نگرشی بر تعامل فقه و تربیت، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۳ش.
۱۱. تهرانی، آقابزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، تهران، بی‌نا، ۱۳۸۹ق.
۱۲. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۳۶۶ق.
۱۳. حسینی دشتی، معارف و معاریف، تهران، مؤسسه فرهنگی آرایه، ۱۳۷۹ش.
۱۴. دادستان، پریخ، روان‌شناسی مرضی تحولی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۹۸ش.
۱۵. دشتکی، منصور، اخلاق منصور، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶ش.
۱۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت، دار القلم، ۱۴۱۲ق.
۱۷. سیف، علی‌اکبر، روان‌شناسی تربیتی، تهران، انتشارات پیام نور، ۱۴۰۰ش.
۱۸. شریعتمداری، علی، مقدمه روان‌شناسی، اصفهان، انتشارات مشعل، ۱۳۶۶ش.
۱۹. الشریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تحقیق: صبحی صالح، قم، نشر هجرت، ۱۴۱۴ق.
۲۰. شفیع، اعظم، بررسی رابطه فقه و اخلاق، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۲ش.
۲۱. شکوهی، غلامحسین، مبانی و اصول آموزش و پرورش، مشهد، به نشر، ۱۳۷۸ش.
۲۲. شهید ثانی، زین‌الدین عاملی، مسالک الافهام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ق.
۲۳. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، قم، مرتضوی، ۱۳۷۵ش.



۲۴. طوسی، نصیرالدین محمد، اخلاق ناصری، تحقیق: مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۷ش.
۲۵. عظیمی، سیروس، اصول روان‌شناسی عمومی، تهران، بی‌جا، ۱۳۳۶ش.
۲۶. فراهانی، محمدتقی و کرمی نوری، رضا، روان‌شناسی، تهران، شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۹۳ش.
۲۷. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۲۸. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم، دار الهجرة، ۱۴۱۴ق.
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۳۰. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، تهران، نشر بین الملل، ۱۳۷۸ش.
۳۱. مکارم شیرازی، ناصر، قواعد الفقهیه، قم، مدرسه الامام علی بن ابی‌طالب (ع)، ۱۴۱۶ق.
۳۲. ملکی اصفهانی، مجتبی، فرهنگ اصطلاحات اصول، قم، نشر المصطفی (ص)، ۱۳۹۰ش.
۳۳. موسوی خمینی، سید روح‌الله، تهذیب الاصول، قم، انتشارات دارالفکر، بی‌تا.
۳۴. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، محاضرات فی اصول الفقه، قم، نشر انصاریان، ۱۴۱۷ق.
۳۵. موسوی، سید عباس، تعلیم آموزه‌های جنسی از دیدگاه فقه اهل بیت (ع)، رساله دکتری، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ۱۴۰۰ش.
۳۶. موسوی، سید نقی، «تبیین چرایی فقه تربیتی»، دوفصلنامه مطالعات فقه تربیتی، سال دوم، شماره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۴ش.
۳۷. \_\_\_\_\_ «فقه تربیتی در ترازو؛ ارزیابی نقدها»، دوفصلنامه مطالعات فقه تربیتی، سال پنجم، شماره ۱۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۷ش.
۳۸. میالاره، گاستون، معنا و حدود علوم تربیتی، ترجمه: محمدعلی کاردان، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵ش.
۳۹. میراحمدی‌زاده، مصطفی، رابطه فقه و حقوق، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰ش.
۴۰. نراقی، ملااحمد، معراج السعاده، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۴ش.
۴۱. وارنوک، مری، فلسفه اخلاق در قرن بیستم، ترجمه: ابولقاسم فنایی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰ش.
۴۲. هافمن، کارل، ورنوی، مارک، ورنوی، جودیت، روان‌شناسی عمومی (از نظریه تا کاربرد)، ترجمه: هادی بحیرایی، تهران، نشر روان، ویرایش و ارسباران، ۱۳۷۹ش.